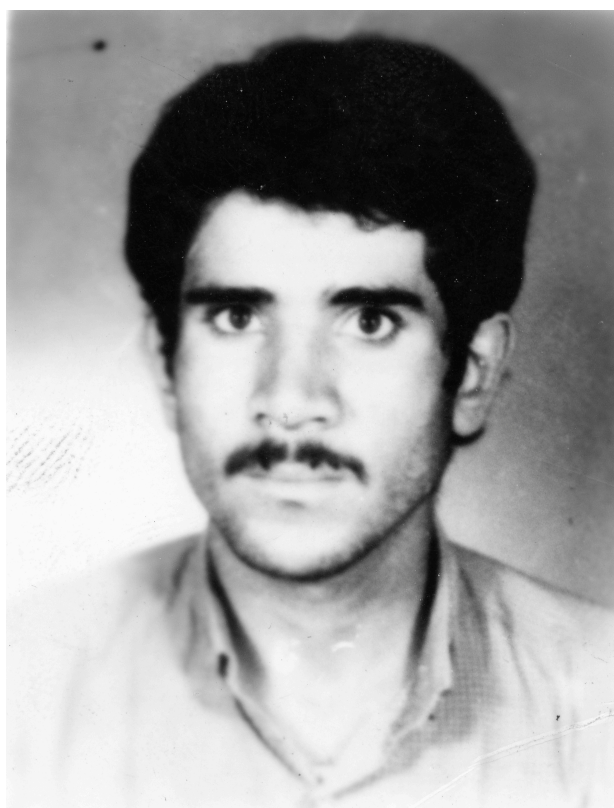


شهید بهرام بهرامی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	مصطفی
تاریخ تولد	۱۳۴۷/۰۵/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۲/۱۴
محل شهادت	غرب کشور
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	ارغوان

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید بهرام بهرامی یکی دیگر از بزرگ مردانی بود که بر اعتلای اسلام فداکاری نمود. او در سال ۱۳۴۷ در خانواده ای فقیر و بی بضاعت به دنیا آمد. پدر بزرگوار ایشان مصطفی بهرامی است و مادر بزرگوارشان نیز کنیز خلیفه ای نام دارد. آن شهید بزرگوار دارای شش برادر و یک خواهر بود. که عمرشان درازا باد. در همان دوران کودکی علاقه زیادی به طبیعت داشت و در دامن طبیعت نیز بزرگ شده بود. آن شهید تحصیلات دبستان خود را در زادگاهش روستای ارغوان سپری نمود. (هم اینک خانواده پدر ایشان در برازجان زندگی می نمایند.) بنا به دلایلی که یکی از آن عسر و حرجی که بر خانواده حاکم بود از ادامه تحصیل باز ماند. آن شهید به کار کشاورزی و دامداری و همچنین باغداری علاقه فراوانی داشت و در طلب رزق و روزی حلال بود. سرانجام نیز از طریق نیروی زمینی ارتش به خدمت سربازی فرا خوانده شد و پس از خلق رشادت های فراوان در تاریخ ۱۴/۲/۶۷ در جبهه جنوب (شلمچه) به شهادت می رسد. آن شهید در جبهه نیز به عنوان آر. پی. جی زن و تک تیر انداز انجام وظیفه می نمود. و از آنجای که دست پرورده طبیعت و روستا بود مهارت خاصی در هدف گیری داشت.

صفات اخلاقی شهید :

شهید بهرامی فرزند فداکار و شجاع این انقلاب بود. شجاعت و فداکاری او نیز در ایمان او نهفته بود. براستی که ریشه شجاعت تنها از سایه ایمان نشأت می گیرد نه تکیه بر سلاح های مخرب انمی..

او اهل تقوی بود. هرگز در پرداخت اموری که مربوط به او می شد کوتاهی نمی کرد و از تن آسایی و تنبلی بی زار بود. او به وطن و خاک خود عشق می ورزید. اما آنچه او را در صحنه نبرد با دشمن متجاوز کشانده بود تنها دفاع از آب و خاک نبود که دفاع از ارزشهای اسلامی و از بین بردن گرایش های بت پرستانه از دیگر اهداف جهاد با کفر بود. آن شهید بزرگوار هرگز بر خود سهل نمی گرفت و در مقابل رسالت خطیری که بر عهده او گذاشته بودند غافل نمی شد. شهادت نیز ردایی بود که به شکرانه مجاهدت ها و ایثارگری هایش بود که بر قامت او پوشاندند. او حقیقت دفاع از اسلام عزیز را در سایه قبول ولایت امام راحل مان می دانست و لاغیر. در آغاز وصیت نامه و خون نامه خویش نیز چنین می نویسد. «درود برر رهبر کبیر انقلاب ... که ما را جهالت و گمراهی به سوی روشنایی هدایت نمود. ...»

آن شهید معنی آغازین این کلام خون نامه خود را دریافته بود و حیات او تفسیر عینی همین کلام بود.

امروز اگر ابواب رحمت الهی بر همگان باز است اسباب رحمت آن شهیدانند.

چه خیال خاصی که اگر فکر نمائیم تنها از شهدا عکس و رخت هایی است که به یادگار مانده است چه روزها و شب ها که در عملیات شرکت می نمود. و چون از عملیات باز می گشت روی دیدار همسنگران را نداشت. گرچه سکوت اختیار می کرد اما دوستان همسنگر او به شوخی به آن شهید زخم زبان می زدند و می گفتند: «مگر نه با ما خدا حافظی کردی باز هم که سر کله ات پیدا شد» شاید در این تأخیر رازهایی نهفته بود است که من و تو از آن بی خبریم. اما همین قدر می دانیم تا خالص نشوی راهی به مراتب قرب ندارید. آن شهید نیز در باز گشت از هر عملیات سخت در خود فرو می رفت و با نگاهی راز دار یک بار دیگر خود را مرور می کرد. او به دنبال کلیدی بود تا باب شهادت را بر خود گشوده نماید و آن کلید نیز اصلاح نفس بود که آن شهید بدان مقام دست یافت.

وصیت نامه

دروود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی که ما را از جهالت و گمراهی و تاریکی بسوی روشنایی هدایت نمود در حالی که انقلاب شکوهمند در حال جوانه زدن بود و می رفت که نور او جهان را منور نماید رژیم منفور صدام به سرکردگی آمریکای جنایت کار جنگ تحمیلی را شروع کرد و حسین وار مردم به جبهه ها می شتابند و حسین وار به شهادت می رسند من هم دوست داشتم که به جبهه بروم و در کنار رزمندگان بر علیه دشمن بجنگم اما سعادت نصیبم نگشت تا وقتی که خدمت مقدس سربازی را شروع کردم و پس از آموزش دوست داشتم به جبهه بروم توفیق نصیبم گشت و ما را به سوی جبهه اعزام کردند. اکنون که در جبهه می باشم و هر روز شاهد به شهادت رسیدن عده ای از رزمندگان و سربازان دلاور ارتش جمهوری اسلامی ایران هستم دوست دارم من هم به سوی آنها بروم و دفاع از انقلاب و میهن و مرزها را وظیفه خود دانسته و به خدمت و در صورت سعادت شهادت را افتخار عظیم برای خود می دانم و دوست دارم جانم را در این راه فدا نمایم.

ای پدر و مادر و برادران عزیزمهر کدامتان زحمات زیادی برای من متحمل شده اید مرا ببخشید و چنان سعادت نصیبم گشت و جان خود را فدا نمودم تا حتی الامکان از گریه و زاری پرهیزید و خود را به جای مادران و پدرانی بگذارید که فرزندان خود را در راه اسلام هدیه نمودند و به این افتخار می ورزند و از برادرانم می خواهم که همواره یاور پدر و مادر بوده و هیچ وقت آنها را ناراحت نکنند. و سعی نمائید که همیشه دنباله رو امام عزیز خود خمینی کبیر و اسلام و انقلاب باشید.

من کمتر از آن هستم که برای شما جوانان توصیه نمایم بلکه یک سربازی کوچکی هستم که آماده ام جانم را برای حفظ اسلام و مرزهای کشورم هدیه نمایم و برای این که ایرانی همیشه ایرانی باقی بماند و برای دفع متجاوز و برای رسیدن و برای گسترش اسلام عزیزمان به سوی جبهه بشتابید و نگذارید دشمن پیروز شود و بر ما تسلط گردد و جوانان در راه کسب علم و پیشرفت کشور از هیچ کوششی دریغ نورزند.

اردمند شما بهرام بهرامی ۲۵/۱/۶۷

مصاحبه

برادر بزرگوار مصطفی بهرامی از شهید می گوید:

سخنان برادر بزرگوار شهید همه درس معرفت است. صبورانه پای صحبت او می نشینیم:

«برادرم گرچه سن زیادی نداشت ولی اعضای خانواده را در انجام فرایض دینی و به خصوص نماز فرا می خواند. ایشان فردی فروتن بود و هرگز غرور در وجود او راه نداشت و بیشتر با این جانی ارتباط داشت و همیشه ایام در کنار خودم بود. او دارای حوصله زیادی بود و در امانت داری رعایت مسائل را می نمود. با دوستان خود رابطه صمیمی و دوستانه خوبی داشت و با دیگران نیز رفتار شایسته ای داشت. ایشان به قرآن و ادعیه های مختلف علاقه فراوانی داشت. در طول زندگی خود نیز مجرد بود، زمانی که در دوره ابتدائی درس می خواند یک روز پرچم شاهنشاهی را با سنگ هدف قرار می دهد و آن را پاره می نماید. به خاطر این رفتار او را به شدت مورد ضرب و شتم قرار می دهند. و مدیر مدرسه مدتی او را از تحصیل محروم می نماید. در دوران کودکی بازی های کودکانه اش با اسلحه بود که با پلاستیک و چوب ساخته بود. از همزمان ایشان می توان از سردار جهاننیده و حسن زارعی نام برد او همیشه به ما نیز توصیه می نمود که به جبهه برویم حتی یک بار با جدیت از پدر خود خواست که همراه یکدیگر به جبهه بروند. لحظه ای که با ما خداحافظی نمود مبلغی پول در اختیار او گذاشتم. اندکی مکث نمود و پول را به ما برگشت داد علت برگشت وجه را از او پرسیدم. او گفت: «وجه را به نیازمندان بدهید چرا که آنقدر استطاعت دارم تا خود را به جبهه برسانم.» از همه ما خداحافظی نمود و راهی دیار جنگ و جهاد گردید.»

خاطرات

شعر از نوذر فولادی در وصف شهدای طلحه:

به نام خداوند خون شهید خداوند هستی که ما را آفرید

خداوند مردیه خداوند خون خداوند شور و شهید و جنون

خداوند غیرت خداوند شور خداوند مردان غرق غرور

خدایی که از عشق، عشق آفرید و از عشق او عاشق آمد پدید

به صد کام شهد شهادت چشاند که غیر از هوایش به سرها نماند

همانان که در عشق سر باختند به یک سوختن جان خود ساختند

همانان که جان را فدا کرده اند خدا را فقط ادعا کرده اند

همانان که روزی خدایی شدند به گرداب خون گربلایی شدند

از آن کروان و از آن قافله از آن ایل جوشی و از آن سلسله

یکی مثنوی را ز عمق نهادند نویسم که آینده را هر گه به یاد

به یک روستا از دیار بلوک که نامش بود طلحه چون سلوک

بسی مردهایش غرور آفرین جوانان آن باوقار و متین

زمستحکمی مثلشان کوه نیست تناقل در این خاک نستوه نیست

به غیرت پر از شعله چون آتشند کمان گیر نستوه چون آرسند

سلحشور و برنا چو سهراب ها گهی مرد کوه و گهی مرد آب ها

هراسی ندارند روز نبرد هما ورد جویند مردان مرد

به مردانگی مرد اسطوره اند چو آتش پر از شعله در کوره اند

به ایام جانسوز و غوغای جنگ گرفتند بر دوش مستی تفنگ

به پیش شبیخون دشمن بسیج برای حراست ز کوه و خلیج

به هر صبح وقتی که اعزام بود به هر ثبت بسی نام بود
همه شور رفتن بسر داشتند قدم در ره عشق بگذاشتند
در آن برهه سرخ و شور و شعور جوانان این خطه پرغرور
بسان هزاران جوان وطن همه جوشن جنگ کرده به تن
از آن مردهای پرافتخار سرایم همه نامشان در شعار
شهید نخستین بوده رستمی که سوزد ز داغش دل آدمی
تنش چون که در سینه خاک خفت نخستین شقایق به طلحه شکفت
شهیدی ز سادات با احترام که دارد یکی بقعه خوش مقام
بود هاشمی بین لاله ها که دارد دل از مرگ او ناله ها
شهید دگر هم که گلگون تن ز نیروی دریایی صحن است
برازنده او سرافرازی است و نامش بگویم که شهبازی است
شهید دگر مهدی خاکزاد که رحمت بر آن عاشق پاک باد
شهیدی که همرمز شهرام بود به روحش هزاران سلام و درود
مجاهد شهیدی دگر بوده است که در شعله بی بال و پر بوده است
چو مهدی در آتش تنش سوخته چو عنقا تن روشنی سوخته
شهید دیگر نیز بارانی است که مهرش به دل های خونین نشست
غلامحسین است و خونین کفن که برگشته از کربلای وطن
کرامت بود یک شهید دگر که از مرگ خونین نکرده حذر
شهیدی که الگوی اخلاق بود به اخلاق مشهور آفاق بود
خدابخش لطفی یکی مرد خوب یکی آرش از دشت های جنوب
شهید فقیری از این روستاست و مردی زمردان بی ادعاست
شریفی رضا سرفرازی دگر که ناکرده در جنگ خوف خطر

به سر جز هوای شهادت نداشت و او در دل به عشق آفرینش گماشت

مرادی شهیدی که با اشتیاق شیخون زده بر سپاه عراق

بسی دشمن از رزم او خوار بود و اندر قیامش چو مختار بود

محبی عزیزی که با افتخار فدا کرده جان را به درگاه یار

عزیزی که پروده درد بود به روز معرکه بسی مرد بود

شهید دگر سید باقر است که در مسلخ عاشقی طاهر است

ز عشق حسین او حسینی بود و سرباز راه خمینی بود

حسینی تبار است و بهروزی است ز خونش زمین طرح گلدوزی است

شهید دگر اصغر نوجوان که بر بسته رخت سفر از جهان

دلی گر پر از بوی غم می شود غم اصغر شهریاری بود

جوانی نکونام و نیکو سرشت اسد باشد از ساکنان بهشت

بود نام او نام ناب خلیل که ابراهیم است و صبح و جلیل

بگویم زیونس که محبوب بود به اخلاق نیکش بسی خوب بود

دلچون که یادی زافشین کند فضای درون را غم انگین کند

عزیزی که گردیده گمنام عشق و با جان نوشته است پیغام عشق

شهیدی که در عشق تابنده است نکونام افرنده است

شهیدان به هستی گذر کرده اند به وجه الهی نظر کرده اند

قلم شرمسار از شهیدان بود به شرم پر از عیب و نقصان بود

چنین مثنوی در مقام شهید ز طبع غم آگین نوذر امید



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران